

بود، فرار نموده، از گرد راه آن را به نظر آفتاب اثر آوردند، عرض نمود: گرد و غباری که از دو فرسخی مشاهده می‌شود، علامت اردو و سپاه توپال است، که حرکت نموده می‌آید. هر گاه به تیمور پاشا^{۱۶} ملحق شود، ضعف بسیار به اردوی ظفرشعار راه خواهد یافت. نواب صاحبقران آن شخص را قدغن فرمود که در اخصای این راز کوشیده، به احدی اظهار این مدعا ننماید.

در این وقت جماعت اکراد که با همیشه پاشا در مجادله بودند صف رومی را درهم شکسته داخل سنگر آن گردیدند. و از جانب دیگر طایفه نخعی و لالوی و قاجار صف همیشه پاشا را درهم شکستند.

خاقان صاحبقران خود را به غازیان فروری رسانیده، به شاهقلی خان امر فرمود که: باید از این مکان سرمویی حرکت نموده، که اگر خدا نکرده سستی در اردوی والا ظاهر شود، بدانچه مقرر نمایم از آن قرار معبول دارد. و خود را به دسته افغان و قراچورلو رسانیده، فرمود: گرد و سیاهی که به نظر می‌رسد، طایفه اکراد یزیدی و ایلات و احشام این ناحیه‌اند، که از خوف و رعب سپاه نصرت پناه با کوچ وینگ خیز متفرق و گریزان می‌شوند، بلکه خود را به‌عاضی برسانند. حالا فرصت بهتر از این نیست، که مهمیز به‌مراکب باد آوریز زده، تمامی آن خیل و حشم را اسیر و قتل نموده، به حضور اقدس آورید.

غازیان جانشان حسب فرمان هی برتکاور زده، حمله بر سپاه همیشه پاشا آورد، در همان صحنه اول سلك اجتماع سپاه رومی را درهم شکستند. که در این وقت به‌قرب هفت هزار کس رومی که در [یک] جانب به‌سرکردگی حسن آقا سنجق بیگی اسلامبولی مأمور بود، و در میانه رومیه به‌فر تهور و دلیری مشهور بود، از یک جانب در حرکت آمده حمله نمود. چون غازیان قراچورلو و افغان متوجه محاربه همیشه پاشا بودند، طایفه رومیه علی‌الغضله خود را رسانیده، حملات متواتر نمودند.

غازیان افغان طاقت نیاورده، خود را به غازیان مروی که مقرر شده بود که از جای خود نجنبند، ملحق ساختند. غازیان مروی را تاب ایستادن نمانده، خودسر به اعانت طایفه مذکوره حمله نمودند که در همان حمله اول به موافقت یکدیگر دسته سنجق بیگی را درهم شکسته و تعاقب نمودند و غازیان بهرام انتقام از چهار طرف رومیه ۱۱ حملات پی‌درپی نمودند.

هر چند رومیه را طاقت مقاومت نمانده بود، نهایت دیگر باره از راه عار و غیرت در آمده، آتش حرب و پیکار اشتعال پذیرفت. و موافق و مخالف درهم آمیخته، گاهی دلیران نامدار و مجاهدان دیندار با اسنه ثعبان کردار و سیوف برق آثار مخالفان را به صف سپاه ایشان ملحق می‌ساختند، و گاهی بهادران رومی به‌ضرب تیر و گلوله مرگ تأثیر غازیان شیرشکار را ناچیز می‌گردانیدند.

اما چون صاحبقران دوران هنگامه قتال را بدین منوال مشاهده فرمود، و علامت

غده رومیه را دریافت، خود را از مرکب به‌زیر انداخته، از راه عجز و انکار تاج‌اعتبار از فرق افکنده، روی مذلت پر خاك مالیده، صورت فتح و ظفر را از درگاه ممدیت الهی مهلت نموده، می‌گفت:

الهی به اعجاز هشت و چهار به حق محمد شه افتخار
 به تسبیح و تهلیل کل ملک که جا داده‌ای در باط فلک
 در این دم مرا خوار بی اعتبار مگردان در این دهر ناپایدار
 در فتح بر روی من باز کن میان جهانم سرافراز کن
 القصه بعد از تضرع و زاری و استکانت و بیقراری، سوار مرکب صبارفتار شده، مبارزان نامی که در زیر لوای نصرت اتمای نواب صاحبقرانی حاضر بودند، به‌اشارت وافی بشارت آن حضرت، به هیئت اجتماعی بر آن مدبران حمله بردند.

و تیمورپاشا و میمیش‌پاشا و سنجق‌بیگیان و ینگیحیری آقاسیان، در این مرتبه بر وجود ذی‌وجود میمنت صفات صاحبقرانی متیقن گشته، از تسلط و اقتدار خود مایوس [شدند]. و گرد و غبار متصل بر سپهر دوار، از کران تا کران آفاق [را] فرو گرفته، در میان آن آشوب و فنور فزع یوم‌النشور آشکارا شده، از هزاران هزار مبارزان و دلاوران، که فوج فوج و گروه گروه به‌مضمار کارزار می‌رسیدند، تزلزل در بنای ثبات و قرار عساکر نکبت‌مآثر رومی افتاده، خویشتن را محیط چهار موجه فنا دیدند.

قبل از آنکه با خاک تیره برابر شوند، بقیه‌السیف حیات را غنیمت شمرده، بر ثبات و توقف خود تأسف می‌خورند، که مجال و درنگ ایشان به آن جهت بود، که شاید توپال‌پاشا به اعانت آنها تواند رسید. چون تیر اجل هم متعاقب می‌رسید، ناچار پشت بر مرکه کارزار نموده، راه سلامت را طالب گشته، فرار برقرار نمودند.

از آن جانب نسیم فتح و فیروزی از مهب «ولا تیسوا من روح‌الله» بر پرچم رایت ظفر آیت نادری وزیده، به استمداد اهتر از صرصر مواکب سپهر مراتب، رایت کفر آیت اهل ضلالت نگونار گردیده، آواره دیار ابدار گردیدند.

اما چون لشکر شکست‌خورده خود را به قلب سپاه توپال رسانیدند، در ساعت‌حقوق اجتماع آن لشکر قیامت اثر به هم برآمده، بنیان ثبات و قرارشان متزلزل شد. هر چند توپال اراده نمود که صف‌آرایی نماید، چون غازیان قزلباش از عقب سر چون تیر اجل فوج می‌آمدند، و نسایم فتح و فیروزی به جلوه ظهور آمده بود، آن سپاه گران تاب صدمه غازیان قزلباش نیاورده، روی از مرکه برگاشته، و پشت به محاربه داده، روی به‌وادای فرار نهادند. و غازیان تعاقب‌نموده، اکثری از امرا و پاشایان و سنجق‌بیگیان و معارف سپاه آن طایفه را از تیغ انتقام گذرانیدند.

و به توفیق ایزد دادگر، و اقبال عدو مال شهریار معدلت‌گستر، سپاهی به آن غرور و متانت که روی خورشید و ماه را تیره و تار نموده بود، شکست یافته هریک از آن جنود مقهور به طرق متعدد روی به سمت روم نهادند. و نهنگان لجه پیکار از یمین و یسار به تعاقب عنان به بادپایان صبارفتار گذاشته، بسیاری از آن مخدولان را علف شمشیر نموده، بنار البوار می‌فرستادند.

و در آن هنگام توپال پاشا در بالای تخت روان قرار داشت. چون بغت و اقبال روی از آن برنافته بود، سررشته اندیشه و تدبیر [را] گسخته یافته، از بالای تخت به زیر آمده، سوار مرکب تیز رفتاری شد. و موازی یکهزار و پانصد نفر غلامان خاصه دور آن را احاطه نموده [بودند]. از غایت تهور و دلیری اراده نمود، که عود نموده به مجادله مشغول شود. غلامان عرض کردند که محل اقامت نیست، زیرا که لشکر قزلباش متعاقب می‌رسند. توپال ناچار عنان عزیمت از دست داده، روانه شد.

و هجوم غازیان قزلباش اضافه می‌گردید، و جمعیت سیاه روم متفرق. تا به مرتبه‌ای که، زیاده از پنجاه شصت نفر با آن باقی نمانده بود، که جمعی از نامداران افشار و قراچورلو رسید، آن قدر قلیل را متفرق ساخته، نبات‌المنشی وار پراکنده گردانیدند. در این فرصت اللهیار بیگ گرایلی، که مرد بهادر کار دیده و دلیر فرزانه بود، رسیده نظرش بر پاشای مذکور افتاد.

چون فر بزگی و آثار بزرگ‌منشی در آن مشاهده نمود، و مع‌هذا که در آن وقت به لباس پادشاهی ملیس شده بود، آن دلاور دست به تیزه به آن حمله نمود. توپال نیزه آن را رد نمود. آن نامدار دست به شمشیر بر سر آن تاخته، پاشای مذکور را مجال گفتگو و اظهار اسم و حسب نداد، که تیغ قضا بر گردش رسیده، سر از تن جدا شده، از پشت تکاور بر خاک مذلت افتاد. از مرکب فرود آمده آن سر را برداشته، روانه به پایه علم فتح توأم نادری شده، آن سر را در پایه لولای آسمان فرستاد، به زیر سم ستور مبارک صاحبقرانی افکند.

اما چون نواب صاحبقران قدغن فرموده بود که سر آوردن ضرور نیست، جهت نشان گرفتاری مخالف دعاغ ایشان را بریده، [به نظر] اقدس رسانند، که جلدو و جایزه داده شود، لہذا نواب صاحبقران را از آوردن سر ناخوش آمده، در صدد بازخواست بودند.

اللهیار بیگ عرض نمود که: فدایت [شوم] چون به میان تیپ عاگر رومیدرسیم، تخت‌روانی را دیدم که فوجی از رومیان در میان در میان گرفته می‌بردند. بعد از هجوم غازیان قزلباش از تخت‌روان به زیر آمده، سوار مرکب گردید، چون اقبال ظفر مآل در اوج سعادت و اجلال بود، از غلغله و آشوب، چاکران او تاب ثبات نیاورده، پراکنده و متفرق شدند. و چند نفری که با آن مانده بودند، این غلام اندیشه از ایشان ننمود، حمله نمود. غلامان به همدیگر می‌گفتند که: «پاشا قالدی، دولانیک» این غلام التفات بدان ننموده، خود را رسانیده، به قتلش آوردم.

نواب صاحبقران را بداشت و خرمیهای بی‌اندازه در مزاج اشرف سرایت کرد، مقرر فرمود که چند نفر اسرای رومی را که زنده آورده بودند، حاضر ساخته، حقیقت آن را از ایشان استفسار نمود. چون ملاحظه نمودند، سر را شناخته عرض نمودند، که این سر توپال پاشا است. نواب صاحبقران را باز یقین حاصل شده، گمت رفته جسد آن را بیاوردند. بعد از آوردن نعش، به وضوح رسید که توپال است.

صاحبقران زمان سجدات شکر الهی را به عمل آورده، یکصد تومان تبریزی به

انعام اللهیاریک مقرر نموده، و مزرعه ورود آبی که در نواحی گرایلی است، به سیورغال مومی الیه وا گذاشته، زیاده بر این عطایای ملوکانه به آن فرموده، اقطاع علیحدہ عنایت فرمود. و مومی الیه را مطلق العنان ساخت، که رفته در ولایت خود آسوده، بدعاگریی از دیار دولت و جاه و جلال قیام نماید. و آن از رفتن آیا [نموده]، و شرف ملازمت رکاب والارا سرمایة سعادت دارین شمرده، و از خدمت آفتاب خاصیت استغاثة ماندن نمود. تا در سرگنجه به اجل طبیعی در گذشت.

الحاصل، نواب صاحبقران ساعتی از روی عبرت در جسد آن نگریسته، فرمودند: کجا رفت آنهمه لاف و گراف که می زدی، و دعوی تسخیر ایران و توران می نمودی؟ و بعد از آن مقرر [فرمود] که آنرا به شیوه و آیین خسروان و فرمانروایان در تابوت شمشادی نهاده، اطراف آن را به نقره گرفته، با موازی همتصد نفر از عظاما و معارف سپاه رومیه که دستگیر شده بودند، ۱۲، رواءة درگاه قیصر نمودند. لمؤلفه

چو تیره شود مرد را روزگار به کارش نیاید سپه صد هزار نه گنج و نه گوهر به کار آیدش همان تیره بختی گذار آیدش چنین است آیین چرخ دورنگ گهی خشم آرد گهی صلح و جنگ القصة غازیان قزلباشیه و افغانه به مؤدای آیه شریفه «کم عن فئدة قليلة غلبت فئدة كثيرة» شکست فاحش به رومیه داده، بسیاری از آن مخالفان را علف ششیر و هدف تیر تقدیر ساختند. بقیة السیف آن طایفه آواره دیار گمنامی شده، هرچه قوت مساعدت و هزیمت داشتند، عطف عنان فرار به دیار روم نموده، و آنچه حالت فرار از ایشان مسلوب بود، به زوایای اختفا در آن نواحی اعتزال گردیدند.

و سپاه منصور در آن خیل مور افتاده، فوج فوج لگدکوب ستور عساکر دریا موج می گردیدند. اموال بسیار و غنیمت بیشمار و آلات حرب و دواب و سایر اجناس نفیسه و امتعة گرانبایه از فروش و اوانی و افر، نصیب غازیان شیرشکار گشته، با رؤس مخالفان معاودت نمودند. و مال و حال توپال پاشا و سایر امرای رومیه را به تصرف در آوردند. و موازی چهل هزار کس از عساکر رومیان در آن عمرکه رزم به قتل رسیده بودند.

اما نواب صاحبقران، بعد از فرار رومیه بر فراز تخت نادری برآمده، به تفحص احوال عمرکه رزم پرداخته، مبارزانی [را] که در نام و تنگ کوشیده، در غایت مردانگی لازمة جهد و اجتهاد به عمل آورده بودند، ایشان را مورد اشفاق خسروانه ساخته، به عطایای ارجمند سربلند گردانید. و کسانی را که جبن و بددلی نموده، از محاربه تقاعد ورزیده بودند، مورد عتاب و عذاب ساخته، مؤاخذ گردانید.

و بعد از آن با شاهقلی بیگ مروی در مقام عتاب و خطاب درآمد، زیرا که در وقت محاربه از ملازمت رکاب و محافظت نواب قمر رکاب مباحثت جسته، از امر حراست ذات میمنت سمات غافل گشته، به این جسارت که نه بروفق رضای صاحبقران بود، بلکه خودسر

مباشر حرب رومیان شده، کمیت تیزگام با دلبران بهرام انتقام به جولان در آورده، حمله بر ماسکر رومیان نمودند، با وجود آنکه هر گاه در آن محل که دسته افغانه از «سلات رومیان روگردان شده [بودند] اگر پشت به قشون مروی نمی دادند، شکست فاحش رخ می داد. ناچار دلاوران مروی بدون ترخیص شاهقلی بیگ حمله نموده، به عنایت ایزدی و اقبال عدومال نادری، به نحوی که مرقوم شد فتح نموده، آبروی معقول به حصول پیوست.

و چون شعله غضب قیامت لهب صاحبقرانی مشتعل شده بود، با شاهقلی بیگ در مقام اعتراض در آمد [شاهقلی بیگ] گفت: چون از اطراف بهادران سپاه فیروز دستگاه زور آور شده، ضعف در ناصیه حال رومیه استیلا گرفت، و دسته غنی خان طاقت صدمه دسته حسن آقای سنجق بیگی را نیاورده پناه به دسته ما آوردند، چون ضعف و تفرقه احوال رومیه را دریافتیم، بدان جهت به مدافعه اعدای دین و دولت شتافتیم، الحمدلله که به نیروی اقبال ابدمآل شکست به دشمن داده، مظفر و منصور شدیم.

بعد از این عرض نواب صاحبقران را نایره غضب منطقی شده فرمودند که: به چه دلیل تو را خاطر جمعی حاصل می شد که تیمور پاشا و ممیش پاشا در میانه مرکه جدال به محاربه اشتغال داشتند، و متعاقب نیز توپال به مدد می رسید، اگر عساکر روم غلبه نموده، دسته تو را به کمک می طلبیدیم، در آن فرصت اعداد تو کجا ظاهر می شد؟ و مشارالیه سر در مقام اعتذار جواب نمی داد.

و چون سبق خدمت و جانسپاری آن [نامدار] و غازیان مروی از بند طلوع نیر دولت و اقبال الی حال منظور نظر خسرو عظیم الهمال بود، مشارالیه را از نظر اخراج فرموده، مقرر نمود که: بعدالایوم به هر جا که خواهی برو.

چون اموال و غنائم رومیه را بر سر ملازمان رکاب والا قسمت نمود، دوسه یوم فاصله شاهقلی را به تشریف نظر والا مشرف و مشمول نوازشات بیکران ساخته، مجدداً به سرکردگی غازیان مروی برقرار و سرافراز گردانیده، به لفظ گهربار فرمودند که: «تو محل اعتماد منی، و جماعت مروی شریک این دولت خدا دادنده، و آن و الا تبار را آن مقدار نوازش نمود که بالمره کدورت از آن زایل شده، موجب مزید اعتبار و اعتقاد آن گردید. و در تلافی حسن خدمات مشارالیه را به مرتبه سلطنت و حکومت بلده کازران ۱۲ سرافراز ساخته، به لقب ارجمند سلطانی معزز و سربلند گردانیده روانه آن دیار فرمود.

وبنه و آغرق را که در حدود کرمانشاه گذاشته بود، به رکاب والا احضار فرمود، و بعد از ورود امرا و خوانین به اتفاق بنه و غازیان، عطایای موفور از اموال رومیه بدیشان نیز بخشیده، هر یک را فراخور استحقاق و مرتبه بهره مند عواطف بیدریغ گردانید. و چند یوم در آن حدود مکث فرموده، صلاهی عیش و نشاط به اوج گردون رسانیدند.

۶۴

پرتو افکندن چتر آسمان فرسای نواب صاحبقران مرتبه [دوم]
برساخت دارالسلام بغداد، و فتوحات آن نواحی

چون به تأیید قادر مختار و تفضلات جناب آفریدگار جل شانه جمیع مرادات و تمام امورات حسب انعام نادر گیتیستان گردید، مال و مواشی بسیار از حدود سورداش و کرماج فراهم آورده، از آنجا حرکت [کرده] و وارد منزل خرماتی شد.

در این وقت چاپاران از دارالسلطنة اصفهان از نزد طهماسبخان جلایر آمده، مشارالیه عرض نموده بودند که: مکرر آدم از فارس آمده، تقریر می نمایند که محمدخان بلوچ سر از ربه بندگان آمده، راه سرکشی و تمرد پیش گرفته. چون نقد این معنی در دارالضرب خاطر سکه قبول نیافته بود، جهت تحقیق این مقدمه چند نفر جوایس روانه آن دیار نمود، که بعد از معاودت آنها چگونگی را عرضه داشت خواهد نمود.

بندگان والا ارقام مطاعه درباب تشخیص این حالات به اطراف مرقوم فرموده. کسان مشارالیه را رخصت انصراف بامه روانه فرمود. و از منازل مذکوره به تاریخ پانزدهم جمادی الاولی مطابق شهر [سنه] مذکور در حرکت آمده، به جانب دارالسلام بغداد نهضت فرمود.

و از منزل بهروز و بلارود باباخان چاپوشی را با موازی هشت هزار نفر مقرر داشت که از آب شط عبور نموده، هرگاه تواند قلعه حله را به تصرف اولیای دولت قاهره درآورد، و چنانچه تسخیر قلعه میسر نشود تاخت و غارت نموده در کناره شط که محل گذار عساکر ظفر شاعر خواهد بود نزول نماید، که در حین حرکت به آن طرف حالت معطله نداشته باشد.

وباباخان، حسب فرمان دارای زمان با غازیان ظفرشان بدکناره شط آمده، سال و سنیک بسیار بسته، سالمناً غانماً از آب عبور نموده به ایلغار عازم بلدته حله شدند. و در هنگامی که طلیعه صبح صادق از افق مینایی طلوع نمود، و مردم آن ولایت بدون تشویش درغایت خاطر آسودگی دروب قلعه را گشاده هرکس بی شغل و عمل خود می گرفت، غازیان شیرشکار از یمین و یسار دفعتاً از کمینگاه بیرون آمده، اجل وار به میان قلعه ریخته، بعضی را قتل و برخی را اسیر نموده، در اندک فرصتی قلعه را به تصرف آوردند. جمعی از اعزّه و اعیان، چابکی نموده خود را به عمارات عالیّه حاکم رسانیده، تعصن نمودند.

چند نفر از اعانم سادات عالی درجات ورش سفیدان و کدخدایان کلام مجید را

شعب خود ساخته. شرف دخول خدمت سردار را دریافت، زبان به شفاعت و التماس گشادند. مشارالیه ملتزمی آن جماعت را مذبذول نداشت، عموم اهالی آن دیار را به عواطف صاحبقرانی امیدوار ساخته، قدغن نمود که متعرض حال احدی نشوند. و حاکم و اشراف آن ولایت نیز بیرون آمده، وارد خدمت سردار و اکتیار شده، ایشان را مخوف و مراحم و اشفاق گردانید.

چون سردار معظم‌الیه مردی نیکو اخلاق سعادتمند بود، مقرر فرمود که دست از بهب و غارت کوتاه نموده، دینار و جبهای از مال کسی دخل نمایند. و خود آمده در عمارت شیخ شرف‌الدین والی آنجا تزلزل نمود. و بعد از توقف دوسه یوم، جاسوسان خبر ورود سعادت نمود موکب صاحبقرانی را رسانیدند.

سردار مشارالیه چون [از] پرتو وصال رایات فتح آیات شرف اطلاع حاصل نمود، قدر دو هزار کس از غازیان را به سرداری بهبودیگ پنی عم خود گذاشته، و موازی ده هزار خروار غله جهت سیورسات عساکر منصوره در آن چند یوم سرانجام داده، با حاکم و عاملان و ریش سفیدان بلده طیبه عازم خدمت آفتاب رفت و الا شده، در منزل مهود در کناره شط بغداد ملحق به عساکر ظفرنیا گردید.

واز آن جانب چون کوکبه رایات جلال به کناره شط رسید، از آوازه وصول موکب صاحبقرانی احمدپاشای بغداد مجدداً بروج و باروی قلعه را استحکام داده، در حراست و قلعه‌داری کمال جد و اجتهاد را به عمل آورده، متحصن شد.

و عساکر نصرت‌مآثر قلعه را مرکز و از احاطه نموده، مقرر فرمود که تخته بسیار به‌دری شط انداخته، جسر تخته‌بندی تعبیه دادند و در اطراف قلعه بروج و مکانهای مرتفع ساخته، تعیین نمودند که احدی عبور و مرور نتواند کرد.

و باباخان از جسر گذشته، پیشکش و ارمان و هدایایی که شیخ شرف‌الدین واعیان حله آورده بودند، از نظر کیمیا آثار گذرانید. و باباخان به‌خلع فاخره سرافراز شده نوازش بی‌منتها یافت. و بعد از چند یوم اهالی حله را طلبیده، با حاکم مشارالیه همگی را به تشریفات ملوکانه نواخته، مجدداً حکومت آن ولایت را به‌دستور سابق بناو عنایت فرموده، مقضی المرام روانه نمود. و جمعی که حسب‌الفرموده سردار در قلعه حله به‌جهت حفظ و ضبط آن بلده مانده بودند، حسب‌الفرمان مراجعت نموده به‌اردوی والا آمدند.

از کربلای معلی و نجف اشرف و حدود کوفه و سایر بلاد قریبه حکام و ولات و رؤسای قبایل و احشامات اعراب با تحف و هدایای لایقه به پایه سریر والا آمده، ظهور متابعت و انقیاد به تقدیم رسانیدند.

و عبدالرحمن عامری نیز طریق عبودیت و اخلاص پیموده، با تحف و هدایای بیشمار به حضور اقدس آمده، به شرف بساط بوسی درگاه والا مشرف شده، مورد شفقت گوناگون گردید. ثواب صاحبقران نظر به حسن ارادت و اخلاصی که در مقدمه شکست نادر صاحبقران در محاربه تویال از مومی‌الیه سمت ظهور یافته بود، و بعضی از غازیان که در حین فرار به قبیله آن رسیده بودند بناو متوسل شده تمامی را اسب و یراق

و خرجی داده روانه نموده بود، نواب [والا] درازای آن خدمت آن را به خطاب ارجمند اخوت و برادری ملقب ساخته، از جمله حاشیه‌نشینان بساط عزت گردانید، و چندبومی که در درگاه آسمانجا [بود] هرروز جداگانه به تشریف تازه سراقراز می‌گردید، و در خدمت والا عهد و پیمان نمود که در حین حرکت رایات فتح‌آیات به تسخیر روم، در رکاب نصرت انتساب مراسم جانفشانی به منصف ظهور رسانند، و از خدمت اقدس رخص شده روانه صوب مقصد گردید.

و نواب صاحبقران به سرانجام قلعه‌گیری پرداخته، محصورین نیز ابواب منامت مسدود ساخته، در لجاج و عناد زیاده از بیرونیان اصرار ورزیده، در قلعه‌داری می‌کوشیدند.

در خلال این حال، چایاران مجدداً در باب مخالفت و طغیان محمدخان بلوچ عرض نموده بودند که: عصیان و سرکشی آن به‌تواتر رسیده، و به‌قرب سی‌هزار نفر از متجنده و رجائت ولایت شوشتر و هویزه بر سر آن جمعیت نموده، تا حدود گرمیرات فارس و بندر به آن گرویده، عزیمت جانب دارالسلطنه دارد. و اگر در این مقدمه که منتج مناسد عظیمه است، اندک مسامحه و کوتاهی به‌عمل آید، رفته رفته استیلا و استقلال یافته، به آسانی دفع آن تیسیر پذیر نخواهد شد، در این صورت:

علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد. درین سوندناراد چورفت‌کار از دست نواب صاحبقران در ساعت ارقام قضا فرجام به‌عهده طهماسب‌خان جلایر صادر فرمود که: با قشون عراق و لورستان و کوهگیلویه با شاه‌قلی سلطان مروی حاکم کازران و جعفر سلطان زعفرانلو حاکم شوشتر و علیمردان‌خان فیلی ملحق شده، با آن مجاربه نماید. و اگر تاب مقاومت نداشته باشد، حقیقت آن را عرضه داشت درگاه والا نماید.

طهماسب‌خان بعد از اطلاع بر مضمون حکم مطاع، با غازیان و امرای تاین خود مصمم جدال شده، به آیین شایسته وارد کوهگیلویه، و جهت اجتماع قشونهای مقرره متوقف گردید.

اما از آن جانب، نواب صاحبقران در گرفتن قلعه بغداد لوازم جد و جهد واجتهدا به‌عمل آورده، تسخیر قلعه را پیشنهاد همت آسمان رفعت ساخته، کبند همت برکنگره تسخیر آن قلعه افکننده بود.

چون احمدپاشا رای جهانگشا را در گرفتن قلعه مصر دیده، ناچار از راه حیل و تدبیر [و] چاپلوسی و اعتذار درآمده، چند نفر مصلحان جهت تمهید بساط مصالحه به بیرون فرستاده، استدعای صلح از خدمت اشرف نمود.

بعد از ورود ایلچیان به پایه سریر معدلت بنیان، نواب صاحبقران نیز از راه الجا چند نفر از امرای معتبر درگاه را به‌قلعه فرستاده، مقرر نمود که: مهدی‌خان توپچی‌باشی را، که قبل از این در مقدمه شکست صاحبقرانی در مجاربه اول توپال از خوف سخط نادری به‌قلعه بغداد رفته دخیل آن شده بود، و چند عراره نوپ با اثاثه و اسباب فراشخانه و قیجچی‌خانه و سایر کارخانجات که با خزانه عامره درینه مانده،

و در آن وقت به تصرف کسان احمدپاشا درآمده بود. تمام و کمال بلا عذر و انکسار روانه نمایند.

بعد از حصول ملاقات امرای درگاه، احمدپاشا تواضعات دوستانه برادرانه به جای آورده، اظهار اتحاد و دوستی نموده، به معاذیر موجه تمکک جسته، التماس تقصیر مهدی‌خان نمود. چون ملتسم مشارالیه مقبول افتاد، جمیع اسباب و متمنکات سرکار خاصه شریفه را بلکه اضعاف مضاعف ارسال داشت. و توپچی‌باشی، توپخانه و قورخانه را برداشته شرفیاب حضور والا گردید. و تحف و هدایا و تبرکات و بیلاکات و اظهار حسن عقیدت و اخلاص نموده ارسال نمود. و ایلچیان مذکور را نیز انعامات واقره و خلایق فاخره داده، روانه خدمت شهریار عجم و فرمانفرمای ملک کسری و جم نموده، عذرخواه مقدمات ماضیه گردید.

نواب صاحبقران، چون استیلای محمدخان بلوچ را شنیده و مقدمه آن در پیش بود، تن به مصالحه داده، خلع فاخره و گرانمایه جهت احمدپاشا ارسال داشته، آن را به انضباط قواعد مصالحه و استحکام بنیان معاهده مطمئن خاطر گردانید.

و از آنجا به آرزوی زیارت خطه شریفه نجف اشرف، احرام طواف آن روضه مالیک مطاف بسته، با جمعی از همصحبتان خاص که انیس و جلیس بزم اختصاص آن حضرت بودند، عازم شده، بعد از ورود به ظاهر آن مشهد مالیک سجد، خدمه و مجاوران آن آستانه عرش درجه از قرب وصول موکب همایون اطلاع یافته، به استیثار تام به قدم اعزاز و احترام به استقبال شتافتند.

نواب صاحبقران ایشان را مشمول توقیر و تعظیم ملوکانه ساخته، و از مرکب پیاده شده، تکبیر گویان با امرا و ارکان دولت‌های کوبان باجهان جهان شوق و عالم عالم آرزو و ذوق روانه شد. و چون از صهای عقیدت و اخلاص و یاده تشیع فطرت و اختصاص سرشار بود، مدهوش وار خود را به خاک عجز و نیاز افکنده، جبین افتقار به تراب آستان ولایت مآب مالیده، به شرف زیارت و عتبه‌بوسی حضرت شاه اولیا و سرور اوصیا علی مرتضی - علیه و آله الف الف تحیه و ثنا - مشرف گردید.

بعد از تقدیم آداب زیارت و دعا و ادای رسوم تحیت و ثنا، خدمه آن آستانه مقنسه را به وظایف و انعامات وافر نواخته، مطایای آمال ایشان را از متاع ملاطفت و احسان گرانبار گردانید.

و در هنگام زیارت و طواف محمد رحیم‌خان گرایلی که از عمده امرا و مقربان درگاه والا بود، و از خوف و سطوت صاحبقرانی دست توسل و ولا به ذیل مرحمت سرور اولیا زده مجاور شده بود، چنانکه در ذیل این دفتر شده‌ای از احوال آن رقمزده کفک بیان شد، به خدمت اشرف به عزم ملاقات حضور مشرف گردید. نواب صاحبقران

۲- در رساله «احوال نادرشاه» (حدیث نادرشاهی ص ۱۱) آمده: در حین محاصره بغداد [۱۱۴۶] محمد رحیم‌خان گرایلی، و محمد رضاخان قورچی‌باشی شاه طهماسب و میرزا ابراهیم یساولی خاصه حاکم شیروانات برای زیارت نجف اشرف رفته، همانجا توقف کردند، محمد رحیم‌خان اواخر به هندوستان شتافت.

با به اشتیاق بنده‌نوازی و حقوق ملازمت و بنده‌پروری و ظهور خدمات سابقه آن را به ملازمت رکاب تکلیف فرموده، هر چند نواب صاحبقران مبالغه فرمودند مشارالیه ابا نموده رضا نداده، زبان به التماس خود گشوده، از خدمت اشرف عذرخواه گردید. نواب صاحبقران مشارالیه را و خدام و الامقام را وداع نموده از آنجا عنان عزیمت به صوب مرقد منور حضرت سیدشهدا معطوف فرموده، وارد آن عنقه علیه شد. چون تحت قبه منوره آن جناب محل استجابت دعاست، چهره افتخار به زمین عجز و مذلت مالیده، عرض حاجات خود را به آن قبله مرادات نمود، و چند عنق قنادیل مکمل، به جواهر الوان در آن روضه مشرفه آویخته، عطایای موقور به ارباب استحقاق و سادات و مشایخ و مجاوران آن قبه عرش نشان بخشیده، بعد از دوسه یوم عطف عنان مراجعت به صوب دارالسلام بغداد نمود.

و بعد از ورود به آن حدود، اخبار موحش متواتر از جانب طهماسب‌خان و ظهور طغیان محمدخان بلوچ رسیده، گرفتن احمدخان مروی و استیلای آن بر مملکت فارس به عرض شهریار معدلت اقتباس رسید. نواب صاحبقران به دفع آن همت مصروف داشته، به تاریخ بیست و دوم شهر رجب یا طمطراق لوای جهانگشا به جانب عراق افراشته، روانه شیراز گردید.

www.tabarestan.info
تبرستان ۶۵

در بیان ظهور سرکشی و عصیان محمدخان بلوچ در ممالک فارس و گرفتن احمدخان مروی و غیره

چون چتر فلک فرسای همایون جهت دفع شر و فتنه محمدخان پرتو و مول بر حدود کوه‌گیلویه و گرمسیرات انداخت، فرمان عالمیان مطیع به تفاق پیوست که مجاهدان دیندار و غازیان ظفرشمار مستغرق آهن و فولاد شده، مستعد و آماده حرب و پیکار باشند که از منزل بهروز به عزم تنبیه متمردان به ایلباغ روانه خواهیم گردید. غازیان رکاب ظفراتساب تدارک اسلحه اسفار و ایلباغ را دیده، مترصد اشاره حرکت والا بودند.

قبل از این مجملی از کیفیت احوال محمدخان بلوچ مذکور شد که با اسفندیاریگ ایلان‌لی بنای یاغیگری گذاشته بودند که نواب صاحبقران احمدخان مروی را به حکومت شیراز تعیین و روانه نمود.

مشارالیه در جزو مکاتیب به‌اعزّه و اعیان شیراز مرقوم داشته، اعلام نمود که

احمدخان را گرفته مقید ساخته روانه نمایند. در جواب عرش نمودند که: در حین ورود مرکب عالی در هنگام مقابله صفوف جانبین، از یک جانب پهلو از محاربه تهی ساخته و شکست بر سپاه آن داده، در آن فرصت گرفتار خواهد گردید، و اصل بلده نیز به تصرف بندگان عالی خواهد بود. چون عرایض آن جماعت به تازد محمدخان رسید، قبول طبع آن افتاده، با لشکر و حشر انبوه عنان عزیمت به صوب شیراز معطوف داشت. اما بعد از ورود احمدخان، جمیع اعزّه و اعیان و اشراف آن دیار استقبال نموده، مشارالیه را به آیین و آداب شایسته داخل نمودند. و مقارن این خبر متواتر ورود محمدخان رسید که با قشون و استعداد تمام به و فرسخی آمده، مستعد جدال و قتال است.

احمدخان نیز با عساکر خود که به قرب ده دوازده هزار نفر می شد در حرکت آمده در ظاهر بلده شیراز در مقابل یکدیگر صفوف قتال و جدال آراستند. مؤلفه:

دولشکر صف جنگ آراستند	به تیغ و سنان کین زهم خواستند
زمین قیرگون شد، هوا نیلرنگ	ز انبوه آن لشکر تیز چنگ
دلبران جنگی چو شیر ژسان	زده دامن پردلی بر میان
به شمیر برنده بردند دست	چو شیران جنگی و بیلان مست
چو سبیل سپه مرکب انگیختند	به هم در فتادند و خون ریختند
شده کوه و صحرا همه لاله گوی	روان گشت دریای جیحون زخون
سرودست گردان فیروز جنگ	شاور از آن موجّه لاله رنگ
سیاه عراقی چو باد بهار	بیکدفعه کردند رو در فرار
خراسانیان جملگی بیقرار	بماندند تنها در آن کار زار

از دوطرف نامداران به محاربه پیش آمده، نیران جدال و قتال اشتعال پذیرفته، به ضرب گلوله تنگ دمار از روزگار یکدیگر بر آوردند.

غازیان خراسانی قدم ثبات فترده داد مردی و مردانگی داده حرص مجادله بودند، که سپاه فارس به طریق مهور از یک جانب اردوی احمدخان را شکسته به هیئت اجتماع به اردوی محمدخان پیوسته، و متعاقب هر کس از سرکردگان دست خود را برداشته به آن ملحق شدند.

چون احمدخان مروی و قاسمعلی بیگ جلایر و بیرامعلی خان بیات و جمعی از رؤسای سپاه خراسان چنان دیدند، ناچار رو از مرکه بر تافته فرار نمودند، و خود را به قلعه رسانیده در ارگ متحصن شدند.

و محمدخان، متعاقب باشوکت و عظمت تمام با امرای فارس داخل قلعه شده، بر متکای فرمانروایی تکیه زده، به انتظام مهم سپاه و رعیت مشغول شد.

و بعد از چند یوم، چند نفر از معارف سپاه خراسانی را که در حین گیر و دار گرفتار شده بودند، به رسالت و استمالت به خدمت احمدخان و امرا فرستاد [که] ایشان را به آمدن ترغیب نمایند. هر چند رسولان مبالغه و اصرار نمودند، احمدخان و بیرامعلی خان از رفتن ابا و امتناع نموده، بدون جدال و قتال چیزی دیگر نمی گفتند.

چون محمدخان دید که از رفت و آمد رسول کار میسر نمی شود، فرمود که توپ و خمپاره آورده به حوالی قلعه قراردادده به انداختن مشغول شدند. و دور آن قلعه را به سرکردگان خود تقسیم فرموده، در بریدن سیبه و نقب مساعی موفور به تقدیم رسانیدند. چون کار بهایت بر محصورین تنگ شد، یأس تمام ایشان را دست داد. زیرا که امید کمک در آن روز برای آن جماعت نبود، و لشکر جوع نیز به علت فقدان آذوقه و مأکول به محاصره احوال ایشان پرداخته، مستأصل شده بودند. غازیان بیات از کندن نقب و سیبه و بستن توپ و خمپاره مضطرب شده، اتفاق نمودند که درب ارگ را بیکدفعه مفتوح نموده، بیرون روند.

احمدخان از این اراده باطله آن جماعت مخیر شده، زبان به دلداری و استمات و وفاکشی گشاده، قراردادند که به مصالحه از در عهد و پیمان درآمده، بعد از خاطر جمعی اطاعت محمدخان نمایند. همگی این رأی را مستحسن شمرده راضی شدند.

بعد از این مواضع، بیرامعلی خان و فضل بیگ به بیرون آمده، با محمدخان از در معذرت درآمده، به عهد مغلظه پیمان نمودند که به شرط حیات در جمیع مواد با آن متفق بوده، طریق وفاداری و اقیاد آن را ملوک داشته، مخالفت از ایشان صدور نیابد، و محمدخان نیز قبول نموده، بعد از آن به ارگ آمد. و بدون صلاح احمدخان چند نفر از سرکردگان از قبیل نحتعلی بیگ و بوداق بیگ به قریب هزار نفر از سپاهیان خود را برداشته به بیرون رفتند. و از آن جانب کسان و تابعان محمدخان به ارگ درآمده قلعه را متصرف شدند.

و احمدخان نیز ناچار و سراسیمه شده، عنان اختیار از دست رفته بود که در این وقت جمعی از ملازمان محمدخان آمده، مشارالیه را با قاسمعلی بیگ جلایر و جمعی دیگر از اعیان سپاه که حسب الامر والا به استصواب یکدیگر به تمشیت مهمات شیراز مأمور بودند، گرفته ترد محمدخان آوردند. چون دود نخوت و غرور در کاخ دماغ آن متصاعد بود، التفتانی به مشارالیهما ننموده به حبس و قید ایشان امر نمود. و احمدخان را با یکصد نفر از غازیان خراسانی در ده فرسخی شیراز در قصبه [فسا] محبوس نمودند.

و بعد از فراغ مهمات احمدخان، چند یومی جهت انتظام مهمات آن ولایت اقامت نموده، قریب پنج هزار نفر از ایلات فارسی گرفته، به اقتدار تمام به سمت گرمسیرات فارس عود نمود.

در این بین منهیان خبر رسانیدند که: قاسمخان قرخلو با موازی ده دوازده هزار کس از غازیان الوار کوهگیلویه و همدان در آن حدود سردار است، و عنقریب با قشونهای عراق و لورستان آمده، سر رشته امورات شما را ضایع خواهد ساخت. محمدخان به اراده دفع قاسمخان لوای عزیمت افراشته، با جمعیت و کثرت موفور از مملکت فارس در حرکت آمده، به جانب کوهگیلویه روانه گردید.

و در جزو آمد روانه نموده رؤسای قبایل الوار و غیر ذلک را مواعید لازمه داده امیدوار نمود که: چون جمیع ممالک فارس تا حدود گرمسیرات و بندرات طوق

فرمانبرداری ما را به گردن گرفته‌اند، ایشان باید از راه غیرت و جمعیت عراقی بودن بدون اینکه در نصیب خود سعی نمایند مشارالیه را گرفته بلامنازعه روانه نمایند، که بعد از دفع و گوشمال نادر پیشنهاد خاطر آن است که عنان اشتهب نیز گام بهدارالملک خراسان باز داده شاهزاده کامکار ارشد والایبار جهانیان را از مشرق آن ممالک طالع ساخته، مجدداً بر سریر اورنگ جهاننداری موروثی متمکن ساخته، غرض آن ولایت را از لوٹ وجود اشرار مصفی و مجلی نماییم. و خود متعاقب به سرعت در حرکت آمد.

چون قاسم خان از استیلاي محمدخان مطلع شد، آن نیز موازی دوازده هزار نفر از غازیان الوار و کوهگیلویه و قلمرو و عیشکر برداشته، به عزم گوشمال و دفع شر و فساد محمدخان، که باعث شور و فتور مملکت و منشأ اخلال دین و دولت صاحبقرانی بود، روانه گردید. و در نواحی هویزه آن دو سپاه به یکدیگر رسیدند، نزول نمودند.

اما به وصول مکاتیب محمدخان، قریب به چهارپنجم هزار نفر از ملازمان رکابی قلمرو، که نواب صاحبقران در نواحی کرمانشاه اسب و اسلحه آنها را گرفته مرخص نمود - چنانکه در فوق ایمايي به آن شده - در این وقت ایشان که در آرزوی روزی چنین بودند، این را مژده دانستند، همگی متفق شده عراضی مشتمل بر اظهار ارادت و دولتخواهی خود نوشتند که: در چنین قرب دوسپاه یکطرف را منهدم ساخته به معسر عالی خواهیم پیوست و جمعی دیگر نیز از سایر طوایف به ایشان موافقت نمودند.

چون محمدخان از دولتخواهی آن طوایف مطلع گردید، در هنگام طلوع آفتاب با سپاه کینه‌خواه در حرکت آمده، در برابر سپاه قاسم خان صف آرا گردید. دلیران رزم‌جوی و نامداران کینه‌جوی داخل معرکه حارب شده، به انداختن گلوله تفنگ و لب نیزه بازی و طیران تیر خدنگ مشغول گردیدند.

چون از طرفین بازار گیر و بار و هنگامه حارب و بیکار گرم شده، نایره قتال وجدال اشتعال یافت، از سمت میسره سپاه، غازیان قلمرو صف‌فرا در هم، و ملحق به قشون محمدخان شدند، و از جانب دیگر غازیان الوار کوهگیلویه نیز طریق کفران و ناسپاسی ورزیده، حقوق نعمتهای صاحبقرانی را قطع نظر نموده، به آن ملحق گردیدند.

چون جمعیت عاقر قاسم خان که پروین‌سان بود، بنات‌النشوار پراکنده و متفرق گردیده، بالمره سلك اجتماعشان از یکدیگر یاشید، اردوی آن منهدم گردید.

واز آن جانب به فرموده محمدخان سرکردگان الوار و قلمرو عود نموده، جلوریز به اردوی قاسم خان ریخته مشارالیه را دستگیر کرده نزد محمدخان آوردند. و آن مخدول، مشارالیه را نیز مقید و محبوس نموده، و [چند] یوم در آن حدود بساط عیش و نشاط گسترده، رقم اختصاص بر کل ممالک آن حدود کشیده، جمیعاً را به دایره اطاعت و مطاوعت خود درآورد، و قاسم خان را چند یومی با خود داشته، بعد از آن به قلعه‌ای که احمدخان مروی در آنجا بود، فرستاده مقید نمودند.

چون اسباب حشمت و مکت و استعداد و وفور جمعیت خود را آماده یافت، اراده

حرکت جانب دارالسلطنه اصفهان در خاطر نکبت مآثر آن رسوخ تمام گرفته بود. قبل از این نگارش یافته بود که حسب فرمان خسرو زمان به عهد طهماسب خان جلایر و جعفر سلطان زعفرانلو و شاهقلی سلطان قاجار مروی حاکم کازران و جمعی دیگر از امرای خراسان صادر شده [بود] که رفته دفع فتنه آن مخذول نمایند. و هرگاه قوت مقابله آن نداشتند باشند، مراتب را عرض نمایند، و ارقام استمالت آمیز به آن مدبر فتنه انگیز مرقوم فرموده، آن را به آمدن درگاه عز و جاه دلالت فرمودند، که ترک این مناقشه و فساد که موجب خرابی ولایت و شورش سپاه و رعیت است نموده، برهمن هنگامه عافیت نگرد.

و محمد خان از راه غرور و پنداری که داشت، به عز دلالت فایز نگشته، در جواب بدون صواب از راه بیخردی قلمی نموده بود که: تو در اوایل حال مردی بودی فقیر، و در میان اینای جنس خود فقیر. هرگاه با دوست سیصد خانوار افشار داعیه سلطنت و فرمانروایی داشته باشی، و نواب کامیاب شهزاده عالمیان مآب مرتضوی اتساب را، که آبا و اجداد عالی مقدار آن حضرت در استقرار امر سلطنت و دارایی ایران فرمانروا بوده اند، عزل نموده، خود را دخیل و مختار السلطنه ساخته، پادشاهی و اورنگ نشینی ایران از خاطر خطور می نماید، فزاین صورت بنده درگاه که صاحب هشتاد هزار خانوار بلوچ است، که از نواحی بنادر الی سرحد هندوستان محل سکناى ایشان است، چـرا ادعای فرمانروایی تمایم؟ والسلام. و روانه نمود.

و یحیی خان از اقوام خود را با موازی هشت هزار نفر به سر طهماسب خان تعیین نموده فرستاد، و قراولان و چرخجیان طرفین در حدود بهبهان به یکدیگر دچار شده، محاربه ای قوی دست داد. چون قراولان طاقت صدمه آن گروه بدشکوه نیاورند، به هزار جندل و حیل بهویرانه ای که در آن نواحی بود گرفته خود را صیانت نمودند. چون هنگام غروب بود از یکدیگر جدا شده به مقاصد خود شتافتند.

و چون طهماسب خان از حقیقت مجادله خبر یافت، چون اعتباری به طایفه عراق نداشت، خایف و هراسان شده، در حدود بهبهان توقف، و چگونگی را عرضه داشت درگاه جهان پناه نمود.

۶۶

در ذکر توجه آیات نصرت علامات خسرو سرفراز به جانب شیراز و گوشمال محمدخان بلوچ به اراده قادر لمیزال

برضا میر هوشمندان هرکار آگاه و باریک بینان عالم اتبام، صورت این مدعا جلوه ظهور دارد که هرگاه کوکب اقبال سعادت مندی از مطلع امید درخشیدن آغاز، به

نمستباری پرده گشایان سرادقات غیبی، ابواب فتوحات از مکامن العالی هاری برچهره احوال آن صاحب اقبال گشایش یافته، اسباب رفعت و اجلاش علی احسن الحال آماده و مهیا می گردند.

تبیین این مقال صورت احوال و بیان محاربه خسرو عدیم المثال با محمدخان بلوچ است. که بعد از اطلاع بر مضامین مکتوب آن، شعله غضب قیامت لهب مشتعل گردیده، رایات جاه و جلال به عزم گوشمال آن بدسگال از حدود بغداد در حرکت آمده، چون منزل بهروز محل نزول خسرو فیروز گردید، مجدداً از نزد طهماسب خان خبر رسیده، کیفیت وقایع را عرض نمود.

نواب صاحبقران، بنه و آغرق را به اماموردی خان و حاجی سیف الدین خان و سایر امرا و خوانین سپرده، و خود با قلیلی از ملازمان رکاب ایلغار نموده، به سرعت و استعجال وارد لورستان [شد]. و در آنجا از ظهور و خروج محمد بلوچ امری به وضوح فرسید، که جمعیت و کثرت آن در کجا منعقد است. و جهت استحضار حالات، چند یومی در آن حدود توقف نمود، تا از عقب بنه و احمال و ائقال غازیان رسید.

و در خلال این حال، قرع سمع همایون گردید که سکنه هویزه و شوشتر با خدام درگاه صاحبقرانی راه خلاف و عناد پیش گرفته، به جهت عاگر محمدخان به جمع آوری آذوقه و سیورسات مشغول اند. نواب صاحب اقبال از استماع این اقوال مکدر [شد]، و بنه و آغرق را با فوجی از غازیان بیشتر روانه شوشتر ساخته، خود به ایلغار اعلام فتح و ظفر به جانب هویزه افراشت.

بعد از طی مسافت، در حین طلوع آفتاب به نور شهر نزول نموده، اطراف و جوانب قلعه را احاطه نمودند. چون اهالی آن ولایت از ورود میمنت نمود موکب اقبال مطلع شدند، اکثری از خوف سراسیمه وار خود را از قلعه به زیر افکنده در صحاری و بیابانی متفرق شدند، و جمعی ابواب آشنایی به روی اولیای دولت بیزوال بسته مخالف وار به مجادله پرداختند.

و جمعی که اخلاص کیش و ارادتمند درگاه صاحبقرانی بودند، و در حین ظهور طغیان وفاد محمدخان از درجه اعتبار افتاده، به مصادره و مواخذه گرفتار شده بودند، در این وقت که طنطنه کوس رعد آهنک موکب نصرت قرین در آن دیار بلند آوازی می یافت، از زوایای اختفا بیرون آمده، دروب قلعه را درهم شکسته، به اولیای دولت و اقبال دادند.

چون آن جماعت شعار شاهونی و دولتخواهی خود را به ظهور آوردند، منظور اشفاق از حد فزون گردیدند، و برخی از رؤسا و سرخیلان [را] که در عمارات و بناهایی متحصن شده بودند گرفته به قتل آوردند. و سه شبانه روز نسا و اطفال عوام الناس را به غازیان بخشیده، عرض و ناموس بر مردم نمانده، بپسیرتی که از حیز خیال بیرون است به حال آن مسلمانان راه یافت!

۱- تاریخ حزین ص ۱۵۹: آنچه از خفت و خواری و نهب و غارت و قتل و اسر نسبت به ساکنان آن دیار واقع شد مجال ذکر نیست.

و بعد از خون ریزش، نایز قهر قهرمانی اندک تسکین یافته، سایهٔ مرحمت و العاف بر سر بقیهٔ اهالی ولایت انداخته؟ زلات ایشان را به عفو مقرون ساخته، به بخشش فرمان داد که مرفعالحال به دعا گوین دولت لایزال اشتغال دارند.

و زمره‌ای از متردان هویزه که از سخط و غضب نادری خایف و اندیشه‌ناک شده، در بیفوله و زوایای اختفا خیزیده بودند، بعد از تفحص و جستجوی احوال، آنها را به مرور پیدا نموده، مجموع را به نظر مرحمت‌گستر رسانیدند. بعد از سؤال و جواب، ولزوم گناه صحایف اعمال ناصواب آن جماعت را به امتظار مراحم و اعطاف ملوکانه‌شسته، چشم از حرکات ایشان پوشیده، مرخص فرمود.

بعد از نظم و نسق مهمات آنجا، حاجی‌خان کرد به ایالت و دارایی منصوب گردید، ولوای ظفر انتما [را] از آن حدود افرشته، به صوب ولایت شوشتر عازم گردید.

و درحین ورود اماموردی‌خان و سایر امرای که به اتفاق بنه پیشتر به شوشتر مأمور گردیده بودند، اهالی آن دیار نیز به خلاف فرمانبرداری و رعیتی عمل نموده، چون از قرب موکب و الا اطلاع نداشتند، به محمد خان نیز سلوک اطاعت داده بودند، دراستقبال و اطاعت امرای کوتاهی نموده، متردد بودند که رایات نصرت آیات سایهٔ ورود بر ساحت آن دیار انداخت. چون رؤسا و مشایخ اعراب از یرتو رایت خورشید آیت اطلاع یافتند، ناچار به سایهٔ علم ظفر توأم استظلال جسته، همگی شمشیر به گردن انداخته، از راه انفعال وارد درگاه فلک مثال گردیدند.

نواب صاحبقران، ملتفت ایشان نشده، به قهر و غلبهٔ تمام و عظمت و جبروت مالاکلام داخل گردید، و چند نفر از اعظام آن بلده را که مظنهٔ نفاق و خلاف می‌بود، از میان برداشت، و حکم به اسیر و تهیب و غارت صادر شده، اضافه بر آنچه از بی‌عصمتی و هتک ناموس و بی‌روتی و دست درازی و بی‌اندازی که نسبت به اهالی هویزه رخ داده بود، در آن بلده نیز بالمضاغف به عمل آمده، به هیچ وجه از غازیان خودداری و کوتاهی در اقدام مناهی به وجود نیامد!

بعد از سه روز که اطفای حرارت به عمل آمده بود، جمعی از مردم شوشتر که از هوا خواهان آن دولت بوده خطایی؟ از ایشان سرترده بود، قدم بر ساط عرض نهاده استخلاص اسرا را درخواست نمودند. ملتس آن جماعت در حق آن بیچارگان به اجابت مقرون شده، اسرا [را] بخشیدند.

و چند روزی جهت تمثیت امورات ولایت پرداخته، عمال و مباشرین و ارباب مناصب تعیین فرموده، جعفر سلطان زعفرانلو را حاکم و فرمانروا ساخته، بالکلیه خاطر انور فارغ ساخت، که منهیان خبر رسانیدند که از جانب محمدخان بلوچ یحیی‌خان نامی از تبعه و اقوام آن با موازی هشت هزار کس به نواحی بهبهان آمده. نواب صاحبقران

۲- اصل: یافته، یافته؟

۳- چهارشنبه ۶ شعبان ۱۱۴۶. تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان (ص ۱۳۳). به نقل از تذکرهٔ شوشتر، سید عبدالله شوشتری.

۴- نسخه: عطله. ظ: خدشه.

دفع فتنه آن را وجهه همت ساخته بر سر آن ایلتار فرمود.

در نیمه شب که خوانین و غازیان قزلباش در عمارت اسطرخ فارس^۱ توقف داشتند، رایات جاه و جلال ظاهر شده، امرا و سرکردگان شرف رکاب بوس دریافتند، در آن شب سراق اجلال بدواج هلال رسانیده، نواب صاحبقران بدنازبالش اسراحت فراغت گزیدند.

صبح دیگر که خسرو زرین لوای مهر از طارم چهارمین سپهر آغاز طلوع نموده، عرصه جهان را به نور ضیای خود محضی گردانید، نواب صاحبقران پا در رکاب سعادت نهاده [بود] که علامات مخالف ظاهر شد. و صاحبقران زمان را غضب مستولی شده، با دسته شاهقلی خان مروی که تقریباً یک هزار نفر بیشتر نبودند، بعد از آنکه از جانبین صفوف آراسته [شد] هی بر تکاوران صبا رفتار زده، حضرت صاحبقران خود مباشر گردیده به مجادله اعدا قیام نمود.

چون سرخیلان سیاه بلوچ را نظر بر قامت با استقامت آن حضرت افتاد، رغه پر اعضای همگی غالب شده، تاب فر و شکوه و صولت و شجاعت آن حضرت نیاورده، از معرکه رزم منهزم و به تیپ یحیی خان ملحق شدند، که نواب صاحبقران اجل وار بسا غازیان ظفر شعار خود را به قشون رسانیده، آتش ستیز و آویز التهاب گرفته، هنگامه جدال و قتال گرم گردید که ناگاه از مائت اقبال نادری تیری بر مقتل یحیی خان آمد [و] زخم منکر برداشت.

از وقوع این مقدمه، سایر سرکردگان طاقث ثبات نیاورده، عزیمت نمودند و غازیان حسب المقدور در قتل و غارت کوشیده، تا دومیل راه انعقاب آن طایفه نمک بحرام گمراه نموده قتل و اسیر بسیار نموده، سر و زنده و اختصره که آورده [بودند] با نظر والا رسانیدند، نواب صاحبقران را از دیدن اسرا شعله غضب دیگر باره زبانه زدن گرفته، حکم قتل آن گرفتاران نموده به یاسا رسانیدند.

ویحیی خان با معدودی چند به زورق هستی نشسته از آن گرداب فناجان به ساحل نجات رسانیدند، و به هزار فلاکت و ادبار نزد محمدخان آمده، وقوع آن حادثه را و ورود نواب صاحبقران را مذکور نمودند.

محمدخان را قبول نیفتاده گفته بود که: از غایت بیم و هراسی که در محاربه بر تو غلبه نموده، و از خجالت کوتاهی و سستی که در جنگ از تو واقع شده، ورود صاحبقرانی را عنبر و بهانه ساخته‌ای، که از بغداد پرواز نموده مرا شکست داده است! چون وفور جیش و لشکر و موجبات اسباب و سیاه را با خود جمع داشت، [و] از باده جهل و غرور سرمت بود، ورود نواب صاحبقران را از بغداد به فارس مجال می‌دانست، و در مخیله آن مدیر مغرور خطور نمی‌کرد، و تدبیرات باطله و خیالات فاسده

۵- روایت متن آشفته است. این عمارت «اسطرخ فارس» قطعاً باشهرک «استخر» که در شمال شیراز بر سر راه تهران است ارتباطی ندارد، زیرا نادر از غرب فارس، از خوزستان از راه شوشتر و رامهرمز و بهبهان عازم شیراز بود. طبق جهانگشا (ص ۲۲۵) سرکردگان نادر در دو گنبدان به حضور او رسیدند.

می نمود. و از رهگذر این معنی غافل افتاده بود که سرانجام اسباب دین و دولت وابسته به تائید جناب الهی است، و چرایی را که دست قدرت ازلئ افروخته باشد، ازبال و پرفرازشانیدن پروانه صفات نقصانی به فروغ آن راه نمی یابد.

اما نواب صاحبقران از آن جانب به راهنمایی قاید فتح و ظفر باشوکت و فر در حرکت آمده، به عزم سر راه گرفتن محمدخان بلوچ روانه گردید. و در بین راه به مامع اقبال رسانیدند که محمدخان بلوچ باحشر انبوه و استعداد کوه شکوه در دربندفیلیان^۱ نزول نموده، مستعد جنگ وجدال است. نواب صاحبقران از آن منزل در حرکت آمده، با جنود اقبال عازم گوشمال معاندین بنمگال شد. بعد از طی مسافت چرخچیان سپاه به عرض سده سنیه^۲ والا رسانیدند که جمعیت خود را درست نموده، و در... ۷۰ خود سقناق نموده مستعد محاربه است.

بندگان جهانگشا با فوجی از غازیان ظفر آیین برفراز پشته ای بلند مرآمد، و نظاره آن سپاه و صف آرای آن نمک بحرام را ملاحظه نمود، که دهته دره مذکور را سقناق ساخته، توپچیان قدر انداز را در دهته آن دره به محافظت قرار داده، به قدر چهار پنج هزار از بهادران سپاه را در میداننداری و سلاحشوری تعیین کرده بود.

چون صاحبقران دوران آنهمه جلالت و صلابت مشاهده نمود، دردم اسماعیل خان خزیمه را با تفنگچیان نخی و لالوی ازیك سمت آن جبال عازم. و از سمت دیگر جزایرچیان خراسانی [را] روانه کرد، که از پایین به بالای آن جبال در حرکت آمدند. و از قلب لشکر نامداران اکراد و مروی را تعیین فرمود که حملات رستمانه برده، بنای ثبات و قرار آن را برهم زده، به قتل آن گروه مبادرت نمایند.

از اطراف وجواب و میسر و میمنه غازیان حملات پی در پی برده، هنگامه قتال گرم گردید. و محمدخان بلوچ در آن روز لازمه پاداری و سپاهیگری را بدعمل آورده، کارزاری نمود که عقل بیننده روزگار در حیرت مانده بود. و تفنگچیان خزیمه و نخی بالای سر تفنگچیان آنرا گرفته، به انداختن دورانداز مشغول شدند، و کار برایشان تنگ نموده بودند.

از این طرف نواب گیتیستان چون دیدند که بازار مرکه رزم به طول انجامید، از صرصر این وزیدن نایره غضب التهاب یافته، تنبیه و گوشمال وی بر قامت همت انتقام لازم گردید. در حال امر نافذ به رکوب سپاه به رجوش رعد خروش از مصدر سیاست محشر مهابت به وقوع انجامید که: سپاهیان خراسانی و سیستانی دور و دایره آن گروه را در میان گرفته، نگذارند که احدی از دم شمشیر نامداران ظفر هممان برجانبی راه فرار اختیار نمایند. و خود با عمود مرصع نشان و چند نفر شاطران برفراز خامه ریگی برآمده، و اراده حمله [و] میداننداری نمود.

اما از آن جانب به مسمع محمدخان رسانیدند که این عساکر و این نحو آرایش و ترتیب جنگ وجدال به تصنع نادری می ماند. و محمدخان نیز برفراز پشته ای برآمده،

۶- (نهلیان).

۷- دو کلمه خوانده شد.

چشم به نظاره سپاه قیامت آشوب گشود، که ناگاه چشم آن خان بلوچستان بر قدو قامت
بندگان گیتیستان افتاد. و مرمض دهنش و هراس حرکات ثبات و فرار او را مترار ساخته
انصاف داد که رویاه را باینجه شیر عرین و صعوبرا یا جمله شاهین مقابله و مقابله از
بازوی اقتدار ملوب است، و اصرار بر این از جهل و نادانی است، و به دست خویش
اساس حیات خود کنند.

هنوز حمه آن خسرو کامگار و اجتماع آن پدامن آن باره (۹) تباهاکار به وقوع
نیامده بود که به مجرد اینکه عبور سپاه را در دور و دایره خود در غایت تهور مشاهده
نمود، بی آنکه مرتکب محاربه گردد و اظهار قدرت به عمل آورد، بسر کردگان سپاه خود
صریحاً گفته بود که: مرا طاقت دیدن جیهه نادری نیست، دولت من بسر آمد، و اقبال
من به خاک برابر آمد، هر کس تواند جان خود را بساحل نجات رسانیده، از این غرقاب
فنا خلاص یابد، این را گفته، و راه فرار در پیش گرفته، باجمعی از غلامان خاص و
معتندان خود به سمت گرمیرات به در رفت.

و از اطراف و جوانب غازیان قزلباش به مؤدای آیه کریمه «فاسابها اعصار فیه نار»
به آن جماعت رسیده شکست فاجش به آن طایفه برگشته روزگار دادند، و به مؤدای «اقتلوا
المشرکین حیث وجدتم» تیغ را بر آن خون گرفتگان حکم ساختند، از آن سی هزار
کس معدودی جان نجات بیرون برده، و شقیه قلیل دست غازیان گردیدند، و دامن صحرا
چون لاله و ارغوان از خون نامداران رنگین گردید.

صاحبقران زمان در آن روز معرکه میدان آثار غصب در ناصیه رخساره آن خسرو
خورشید لقب ظاهر شده بود که گویا کوه بدخشان و معدنات یاقوت هندوستان ظاهر
و لایح گردیده، در آن روز هایلندوز به قتل سواره و پیاده طایفه مذکوره مقرر
نمود، و هر کس گرفتار دست غازیان خشمگین می شد، سر آنرا از قلعه بدن جدا نموده
در آن صحاری انداخته، طعمه کلاب و وحوش می گردید.

چون خاطر جمعی تمام حاصل نمود، اموال و غنایم بسیاری که از سپاهیان بلوچ
به تصرف اولیای دولت درآمده بود، در وجه غازیان و دلیران معرکه رزم تقسیم فرمود.
و چند یومی در متزهات و سبزه زارها و ویلاقات آن حدود سرادق جاه و جلال به اوج
هلال رسانید، و انتظام مهمات و امورات آن دیار را حسبالواقع سرانجام نموده، از آن
مکان فتح نشان بر جناح حرکت آمده، عازم دارالملک شیراز گردید.

در بیان توجه موکب نصرت نشان به دارالملک شیراز و بعد از
انتظام مهمات آنجا عطف عنان به صوب اصفهان نمودن

چون به عنایت و توفیق الهی و اقبال بیروال نواب صاحبقرانی خاطر از مهم

محمدخان بلوچ آن ابله طراز پوچ فارغ ساخت، با جهان جهان... و عالم عالم خرمنی سایهٔ ورود، آن خسرو سرفراز بر ساحت دارالملک شیراز انداخت؟
سکنهٔ آن دیار از اعلی‌و ادنی و وضع و شریقه، از افعال و کردار ناصرآب جمعی از جهال شیاطین خصلت که به اغوا و تحریک بعضی از بیخردان نادان و نمک‌بهرامان این اجاق سپهر رواق مقوی امر گردیده بودند، منفعل و شرمسار و از سلطوت سخط صاحبقرانی در خوف و اضطراب بودند، روی خود را با وجود سیاه‌روی ظاهری و باطن سیاه نموده، کفن به گردن انداخته، و کلام الهی را به روی دست گرفته جهت شفاعت به استقبال آن خسرو صاحب اقبال آمده، در حین ورود رایات خورشید علامات بیکدفعه زبان به عجز و انکسار و نوحه و زاری در آورده، می‌گفتند. لمسوده:

۲. شاه صاحبقران تاج‌داری میان سروران کشور گشایی
تویی نادر در این دیر کهن پیر تویی خورشید گردون جهانگیر
تویی سر دفتر شاهان عالم ز عدلت طاق کسری کرده پشت‌خیم
تویی بخشندهٔ لطف الهی تویی سر دفتر تور و سیاهی
امید ما چنان است ای جهانبخش که تقصیرات ما را یک زمان بخش
گنهاریم و روی ما سیاه است بی افعال ما زشت و تپاه است
تویی سر قبهٔ نور خراسان کلید روم و هند و ملک توران
عزیز و نادر ایران زمینش الهی، روز بد هرگز نبینی
گنهاران خود را تو بیخشا ز لطف خود به ما تو رحم بنما
همی گفتند و اشک از دیده‌سفتند به مرگان گرد راهش را برفتند
از آن ناله و ز آن افغان و زاری به گریه شد شه‌شاه سیاهی؟
دعای و ریشان گردون کمند شد صدای بخشش از نادر بلند شد
تو ای آصف اگر بخشد خدایت چه پروا داری از روز قیامت
بندگان جهانگشا، از استماع گریهٔ آن طایفهٔ بینوا رقت قلب حاصل نموده، ترحم بر
احوال آن بیچارگان نموده، به جارچیان سیاه قدغن فرمود که به آواز بلند گوشزد
آن جماعت نموده، مژدهٔ بشارت بخشیدن اعلی‌و ادنی و حاضرین و غائبین را مسموع آنها
نمایند. نظر به فرمان واجب الانعنان فرمایش نواب صاحبقران را به‌سمع آن نیکو اطواران
رسانیدند، و همگی را خاطر جمع و امیدوار لطف و احسان صاحبقران نموده، روانهٔ
بلده گردیدند.

چون وارد آن حدود شد، اولاً به زیارت عتبهٔ علیهٔ شاه چراغ فائز گردیده، فاتحه
و تکبیر در آن حدود تلاوت کرده، وارد عمارات عالیهٔ شاهی گردید.
اما در حین ورود، چون به نظارهٔ اطراف و دکاکین و مساجد و خانقاه آن بلدهٔ
جنت‌نشان مشغول بود، که از عبور مترددین طایفهٔ بلوچ و سوانحات که در آن ایام

۱- ظ: يك كلمه افتاده: شادی؟ پیروزی؟

۲- نادر در ۲۶ شعبان ۱۱۴۶ وارد شیراز شد. جهانگشا ص ۲۲۶.

۳- طبق معمول اشعار مؤلف ضعیف است و مغلول.

به وقوع آمده بود منهدم گردیده روی بهویرانه نهاده بود. چون نظر مرحمت درباره آن طایفه میدول داشت. عجزه ورعایای آن دیار را بهانوار معدلت از سرگی حورو اعتراف نجات بخشیده رعایت شفقت ورعیت پروری بهایوان کیوان رسانید. باغسات و بساطین و مساجد و معابد و خانقاه [را]، که از ظلم و ستم و شورش و انقلاب محمدخان بلوچ ویران و بی‌نام و نشان گشته بود، از زلال معدلت و سحاب نصفت بیشتر از پشتردر نزهت و نصارت افزوده شیوه «جنات تجری من تحتها الأنهار» بخشید. و همچنان مساجد و مدارس [را] که روی به اندراس آورده بود، به کمال معموری و آبادی رسانید. و سادات و علما و فضلا و ارباب عوام را به انعامات و افره و صلوات متکاتره از غیرت (?) سحاب داده، ابواب معیشت و عشرت و بر روی روزگار مفتوح گردانید.

چون سررشته امور دارالملک مذکور را مضبوط نمود، جمعی از هنگامه طلبان و مفسده جویان به سمع اقدس رسانیدند که: خواجه محمد رضای کازرانی که از معتبرین آن دیار بود، در حین انقلاب محمدخان از راه یگانگی [با او] در آمده بنای شورش و عصیان آن به سرحد طغیان رسیده بود، همه روزه از خدمات آن کمال ارادت و حسن عقیدت به ظهور می رسید. و در آن اوان در خانه یک نفر از دوستان خود مخفی شده بود، آن را گرفته به نظر اقدس رسانیدند. به عقوبت هر چه تمامتر به سیاست رسیده، شحنة غضب قیامت لهب به قتلش رسانید. و جمعی دیگر از متردین که موجود بودند، به شعله سیاست گرفتار شده، نقش وجودشان از لوح هستی سحرده گردید.

واندک مردمی که در قصبه فسا به محافظت احمدخان و قاسم خان مأمور بودند، فرار نموده به سمت گرمسیرات رفتند. و سکنه آن دیار خوانین را برداشته وارد حضور ساطع النور گردیدند. نواب صاحبقران آنها را به عواطف ملوکانه امیدوار ساخته، مجدداً بر سریر حکومت فارس و کوه گیلویه سرافراز نمود.

چون در حین ورود جوایسی و چاپاران روانه گرمسیرات و حدود لار و بندرات نموده بود که حالات و کیفیت اخبارات محمدخان را معلوم نموده عرض نمایند، و جمعی که در آن حدود در جاده اطاعت و انقیاد ثابت و مستقیم بودند، عرض نموده بودند که: محمدخان در حدود گرمسیرات در قلعه شیخ احمد [مدنی] اقامت نموده، بنای جمعیت و کثرت دارد. و قاصدان و چاپاران روانه بلوچستان نموده که عساکر بسیار و لشکر بیشمار در این زودی وارد گردند، که مجدداً بنای مجادله را گذاشته، دیگر باره آغاز شرارت و فساد نماید.

چون حضرت صاحبقران از توقف آن مردود نمک بحرام مطلع گردید، در دم موازی ده هزار نفر از غازیان جان نثار خراسانی و عراقی انتخاب نموده، به سرداری طهماسبخان و کیل الدوله و احمدخان مروی به تنبیه و دفع فتنه آن نادان سفیه که موجب تفرقه و پریشان احوالی خلق الله شده در معرض خذلان خود در آمده بود فرستاد. و قدغن فرمود که دولت طلبان و هواخواهان آن دیار [را] که سردر جاده اطاعت آن نهاده مطیع و منقاد آن شده [بودند] همگی را قتیل و اسیر نموده، سررشته انتظام امورات آن بلاد را بر وفق صلاح دین و دولت مضبوط نموده، معاودت به دارالملک شیراز

نمایند. و بعد از ورود چگونگی حالات و اخبارات را عرضه داشت نمایند که به هر چه رای الهام آرا اقتضا نماید، از آن قرار مرعی و مبذول فرمایند که^۴ همت گماشته در جاسباری قیام نمایند.

چون سردار مشارالیه عازم گردید، شاه‌قلی بیگ مروی را که قبل از این بدنداری ولایت کازران تعیین نموده [بود]، مجدداً مشارالیه را به سلطنت آنجا روانه فرمود که به قرب بانصد نفر دختران باکره باجهاز ایشان در عوض ننگ بحرانی که از ایشان سدور یافته بود گرفته به غازیان مروی سپارند. و هرگاه دختر باکره کسر نماید، پسر در عوض آن گرفته به غازیان سپارند.^۵

و بعد از آمدن مشارالیه به مقر حکومت، نظر به آیین مروت و دینداری و پاس سیرت و نیکو اخلاقی در باب دختران و مردان، متعرض سکنه آن ولایت نگردیده، برك آن را به صلاح دین و دولت اصوب و اقرب دانسته چشم پوشیده، و خود را به احد لمیزل سپرده، در مقام جبارت درآمد، و ملتس ایشان را عرض نمود.

نواب جهانگشا را از عرض شاه‌قلی سلطان ملال خاطر [حاصل] شد، اما به جهت خیریت دولت خواهش آن حکومت پناه [را] قبول نموده، به انجام مقرون داشت. و ارقام علیحده در خصوص گرفتن قدری وجه به جهت غازیان ظفر آثار مقرر داشت. که از مردم آن ولایت گرفته در وجه نامداران مهساز می نمایند.

چون خاطر جمعی کامل حاصل نمود، با سپاه دریا خروش در جوش آمده، روانه دارالسلطنه اصفهان گردید. و در حین ورود به آن بلمه جنت نشان، اعزه و اعیان آن نواحی از صغیر و کبیر و برناو پیر تا دو میل راه استقبال نموده، پای اندازهای دینا و زربفت و مخمل در زیر سم ستور آن امیر کشور گیر انداخته، به نشاط و سرور و خرمنی به دارالسلطنه اصفهان ترو لاجلال فرمود.

واهایی آنجا حسب التقرمان شهریار جهان شهر را آیین بسته، قیصریه و بازارها را چون نوع و روسان حجله نشاط آراستند، و به زیب و وزینت تمام [در] استقبال آن خسرو سپهر احتشام خدمات مرغوب به تقدیم رسانیدند. و هر یک از جهال که در آن چند یوم در آرزوی ماه سیمای خورشید لقای بود، به وصال خود رسیده کام تمنا از شهد آن شیرین نمود.

چون سکنه آن دیار آنهمه شادی و خرمنی نموده شکر آیزدی به جای آوردند [و] ورود بندگان اعلی را روح تازه و روان بی اندازه می شمردند، صاحبقران زمان را از آن اطوار بسیار خوش آمده، در خزاین را گشاده انعام و احسان زیاد به آن طایفه نیکو بنیاد عطا فرمود، و اخراجات و مال و جهات^۶ مسأله رعایا و برابای آن دیار را بخشید. و بساط

۴- يك كلمه خوانده نشد.

۵- چنین فرمانی افشانه می نماید. شاید نادر به صورت دشتام چیزی گفته بوده، و مؤلف برای شایب از همنهبری خود آنرا بدین صورت در آورده است.

۶- نادر روز ۱۴ ذیحجه ۱۱۴۶ از شیراز به سوی اصفهان حرکت کرد. جهانگشا: ۲۲۸.

۷- نسخه: مالوجات.

معدلت و نسیبت در اقطار آفاق سمت البساط یافت، که قاطبه خاق در ظل عاملت و احسان مرفعالحال بهدعای دولت ابدی آسوده اشتغال نمایند.

و جمعی از سرکردگان و سرخیلان طایفه افشار و قاجار و اکراد [را] که در درگاه عملی بودند، با سایر قشونهای خراسان و عراق به منصب اعلی سرافراز نمود، و هر یک از نامداران که در عرصه میدان گوی سبقت از همگنان ربوده بودند، آنها را در ازای خدمات شایسته به منصب یوزباشیگری و مینباشیگری و مساولی سرافراز گردانید. چون از آراستن مهمام سیاه و رعایا فارغ گردید، چند یومی در آن نواحی به عیش و تناسل اشتغال ورزید.

۶۸

در ذکر رفتن محمد مؤمن بیگ قولر آقاسی مروی حسبالفرمان صاحبقرانی به رسالت قندهار

سالکان مسالك سخنوری و ناظمین مناظم بلاغت گسری کیفیت این مقال را بدینسان ادا می نمایند که: چون سابق بر این از حدود همدان نواب صاحبقران محمد مؤمن بیگ قولر آقاسی مروی را به رسالت و خواستگاری همشیره حسین شاه افغان روانه دارالقرار قندهار نمود که رقمزده خامه گوهرنگار گردید اما مشارالیه از خدمت خسرو زمان مرخص و وارد دارالسلطنه اصفهان شده تحف و هدایایی که حسبالفرمان مقرر شده بود از عمال مروی لایت گرفته با هشتاد نفر از توابع خود عازم دارالقرار مذکور گردید.

بعد از طی مسافت، که داخل توابع قندهار شد، خبر ورود ایلچیان به امنای حسین شاهی رسید. در دم جمعی از سرکردگان نامی و غازیان گرامی را روانه سر راه ایلچی نمود، که به استقبال تمام و استقلال مالاکلام در عرض راه مهمانداری نموده، به حضور آن حاضر نمایند.

نظر به فرمان شاه افغان، سرکردگان مذکور در حرکت آمده، در چهارمترلی دارالقرار به خدمت ایلچی گیتی مدار نواب صاحبقرانی مشرف، و آنرا به اعزاز تمام داخل قندهار نمودند.

بعد از ورود به خدمت پادشاه مذکور، نامه بلند مرتبه نادری [را] که در کیسه زربفت شده مروارید انداخته بودند، به نظر پادشاه عظمت جایگاه رسانید، و حسین شاه نظر به پاس ادب چند طبق زر سرخ شار آن نامه سلیمانی نمود، و به مطالعه آن سرور زیاد حاصل نمود.

و محمد بیگ، یوم دیگر تحف و هدایای مرسوله را به نظر رسانیده، در مقام عرض در آمده، سفارشات و فرمایشات که در خصوص مواسلت و ازدواج نموده بود بالمشافهه

عرض نمود. حسین شاه تقریرات و فرمایشات صاحبقرانی را قبول نموده، محمد مؤمن بیگ را به همداندار باوقار سپرد، که در خدمات آن لوازم نیکوکاری را بعمل آورده، غفلت و سهل انگاری ظاهر نمایند که مبادا ملال خاطر ایلچی [فراهم] گردد. و همدانداران لازمه خدمتکاری را مرعی و مذبول [می] داشتند، و صبح و شام ماکول و حلویات بسیار و سازنده و نوازنده به ترد آن حاضر نموده، به طرح جشن و اختلاط مشغول بودند.

اما چون چند بومی از ورود ایلچیان منقضی گردید، پادشاه سابق الذکر امر او را رکن دولت خود را طلبیده، قرعه مشورت در پیش انداخته، و مقدمات شکست صاحبقران و آمدن آن به همدان و مجدداً غازیان را تدارک دیدن و اراده محاربه توبال نمونین، و خواستکاری همشیره آن نمودن را در میان آورد.

سرکردگان فهیم و مردان قدیم در مقام عرض در آمده گفتند که: باعث ارسال ایلچی بدین نحو است که چون شکست عظیم خورده و خود را مستأصل دیده، اراده خاطر آن بدان تعلق گرفته که هرگاه ایلچی آن به شرف خدمت شما فائز گردد و اراده مواصلت نماید، به خیال شما چنان خطور خواهد نمود که استعداد و آراستگی سپاه آن البته در این اوان بسیار است، و هرگاه اراده ای در مطمح نظر شما در باب تسخیر دارالسلطنه هرات یا اصفهان یا فارس خطور نماید، متوهم شده ترك کشور گیری خواهند نمود. و هرگاه اراده لشکر کشی که در نظر شما [باشد] ایلچی ملاحظه نماید، البته جاسوسان و قاصدان روانه خواهد نمود، که صاحبقران زمان را مطلع نموده و چگونگی اوضاع و جمعیت سپاه شما را عرض نمایند. و آنکه ایلچی مقرر می نماید که مجدداً بمحاربه توبال غازم شده، عقل از تصور آن عاجز بود زیرا که مؤلفه

پلنگ چون با اسد خواهد ستیزد چنان افتد که هرگز بر نخیزد
ز دشمن چون گریزان شد سپاهی نیابد غیر تیغ با خود پناهی
چو قوچ از قوچ میدان شد گریزان نیاید بار دیگر آن به میدان
و هرگاه از تقدیرات فلکی و قضایای لم یزلی نادر دوران اراده محاربه توبال را
نموده باشد، یقین حاصل است که خود را در گرداب فنا افکنده خواهد بود.

اولی واسب آن است که چند نفر جاسوسان روانه نواحی همدان [فرمایند]،
که از چگونگی محاربه صاحبقران تحقیقات نموده معاودت [نمایند]. هرگاه در آن اوان
به قتل رسیده، یا اینکه فرار نموده باشد، شما نیز از آن جانب با سپاه فراوان و لشکر
بیکران روانه آن دیار گردیده، به تسخیر آن مملکت خواهید پرداخت. و الا اینکه
مقدمات بدخواهی صاحبقران دوران بعمل آمده باشد، از راه اصلاح در آمده، کجدار
و مریز به راه خواهید رفت، تا فلك شعیبه باز از پرده چه بیرون آورد.

همگی به همان کنگاش قایل گردیده، و حسین شاه در تدارک سپاه نیز مشغول شده،
جاسوسان بسیار روانه آن نواحی نمود.

بعد از مدت چهل یوم، جوایسی مذکور مراجعت نموده، به عرض آن رسانیدند
که: بندگان گیتیستان یا اقبال نمایان لشکر توبال پاشا را در نواحی سورداش شکست
فاحش داده، توبال پاشا را نیز به قتل آورده، از آن مکان روانه تسخیر دارالسلام بغداد

گردید.

حسین‌شاه و سرداران افغان از این خبر مفرح اثر شادی ایشان بغم مبدل گردیده به‌ماتم وزاری اشتغال ورزیدند. اما حسین‌شاه در تدارک سپاه و تدارک غازیان مشغول بود که در این اثنا جاسوس دیگر از نواحی گرمسیرات وارد [شد] و به‌عرض رسانید که: محمدخان بلوچ که حسب‌القرمان صاحب‌قران از نواحی بغداد مقرر گردیده [بود] که رفته در نواحی گرمسیرات جهت رکاب ملازم گرفته، در آن حدود سرکردگان و گردنکشان را تنبیه نماید، مشارالیه بعد از ورود بدان نواحی سر از جاده اطاعت و انقیاد تابیده، راه مخالفت و عناد به‌خداستادان عدالت پیش گرفت، و در این چند یوم اراده تسخیر دارالسلطنه اصفهان [را] دارد.

از شنیدن [این] مقال حسین‌شاه را کمال سرور و ابتهاج رخ داد، و در جزو مراسلاتی به‌جهت محمدخان ارسال داشته، آن را نوید کمک و اعانت بسیار نمود که: در اراده‌ای که داری، لوازم پاداری و مردانگی را به‌ظهور رسانیده، انشاءالله تعالی آنچه خواهی تو باشد به‌عمل خواهد آمد.

چون چند یومی بدین منوال گذشت، در این وقت چند نفر جوایس دیگر آمده تقریر نمودند که: بندگان جهانگشا با احمدپاشا مصالحه نموده، و از حدود بغداد معاودت به‌سمت کوه‌گیلویه [کرده]، و [عازم] تنبیه و تأدیب محمدخان بلوچ گردیده. اما حسین‌شاه، با مؤمن بیگ قوللر آقاسی در مقام نزاع درآمده گفت: این قدر تعریفات فتوحات نادری را که تو به‌خدمت عرض می‌نمایی، حال مذکور می‌شود که از نواحی بغداد از راه نا‌علاجی معاودت به‌اصفهان نموده، و در آن حدود فرداست که گرفتار دست غازیان ظفر آثار محمدخان بلوچ خواهد گردید. و بندگان ما نیز بر جناح حرکت آمده، در تسخیر ممالک ایران کوشش نموده، اولاد و عشیره نادر دوران را قتل و اسیر نموده، روانه دبار قندهار خواهیم نمود.

چون محمد مؤمن بیگ تغییر مزاج آن پادشاه بنی‌خالد را مشاهده نمود، لابد از راه چاپلوسی و خوش آمد درآمده، به‌وعده و وعید و خوش آمدگویی آن اشتغال ورزید. و در مقام دوستی آن درآمده، گفت: اولی چنان است که دوسه نفر چاپار [را] که دونه از کسان بنده درگاه و دونه از ملازمان پادشاه والا جایگاه [باشند]، به‌عنوان چاپاری روانه خدمت امیرکشورستان نمایند. و از سوانحات که در عرض این مدت حادث شده، چاپاران مزبور مشخص نموده، آمده کماهو حقه به‌خدمت عرض نمایند. و بعد از تحقیقات و خاطر جمعی ملازمان درگاه معدلت بنیان، به‌هرچه رای همایون اقتضا نماید، از آن قرار مرعی و معمول خواهد داشت.

این رای پسند طبع آن شاه کینه خواه افتاد. دردم بقدر چهارنفر مستعد نموده، نامه‌ای مشتمل بر حقایق حالات و مؤثرت تهنیت فتوحات و محاربه توپال پاشا، و اظهار اخلاص و دولتخواهی قلمی نموده، روانه دارالسلطنه اصفهان نمود.

و چاپاران مذکور در مدت چند یوم وارد نواحی اصفهان [شدند]، و از آنجا عازم حدود گرمسیرات و بهبهان گردیدند. و در محلی رسیدند که محمدخان بلوچ را بندگان